

قدم اول

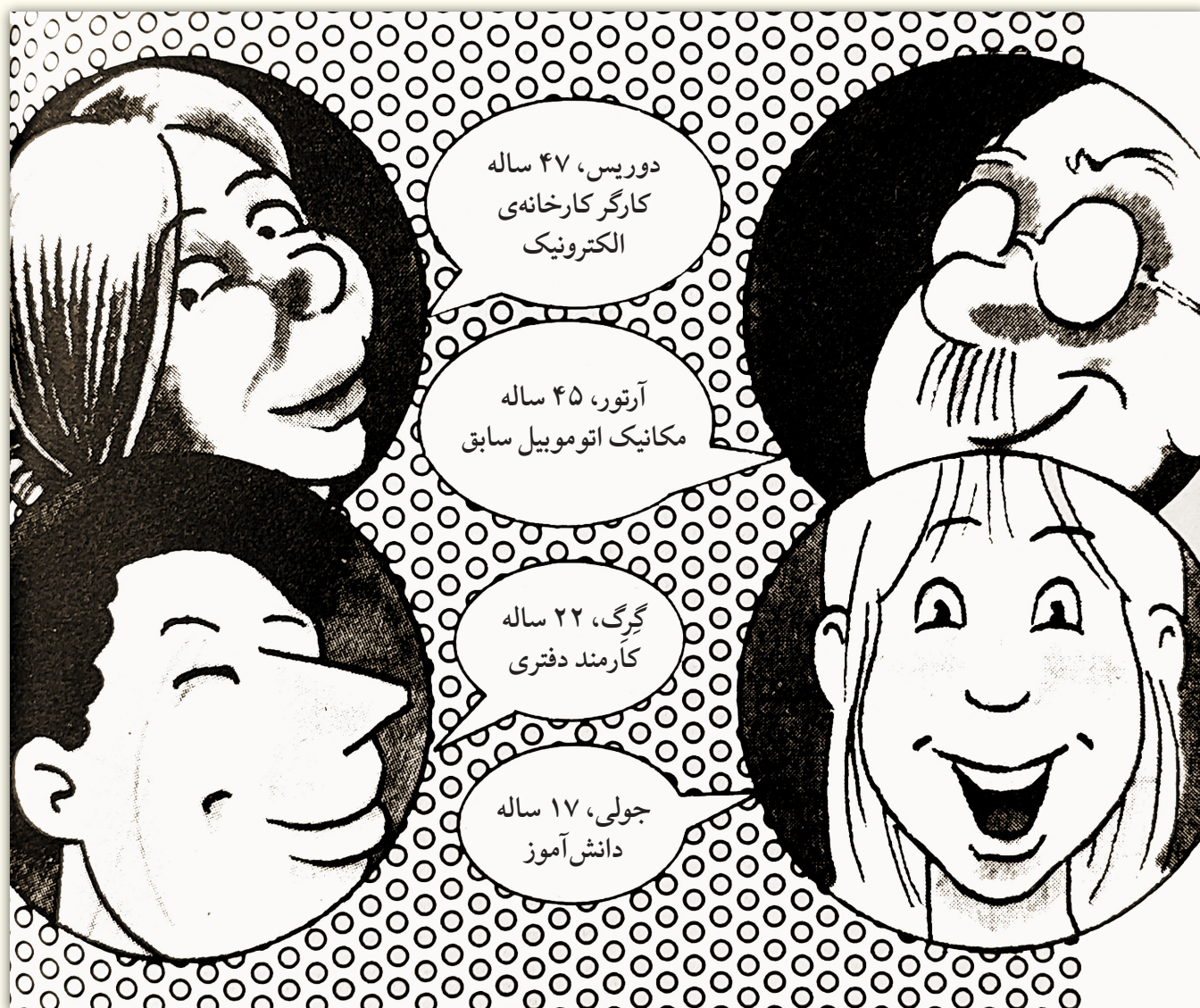
معرفی و مرور فصلی از کتاب «شناخت محیط زیست؛ قدم اول»

نویسندگان: استفن کرول و ویلیام رانکین

مترجم: بهرام معلمی^۱ / ناشر: شیرازه

یک روز از زندگی در دهه‌ی نود قرن بیستم

داستانی آزاردهنده درباره‌ی یک خانوادگی مدرن در جامعه‌ی معاصر



در خانه

دورس بی‌مه‌با قرص می‌خورد.
او قرص‌ها را برای آرامش،
سرحال‌شدن و راحت خوابیدن
مصرف می‌کند.

مصرف داروهای آرام‌بخش برای مقابله با فشارهای عصبی، مشکلات زیادی از جمله اعتیاد به دارو را پدید آورده است. والیوم، پرفروش‌ترین آرام‌بخش در میان هفتصد نوع آرام‌بخش موجود در بازار است که طی یک سال در ایالات متحده پنجاه میلیون بار و در اروپا بیست میلیون بار تجویز می‌شود. زنان دو برابر مردان از این داروها مصرف می‌کنند. این دارو می‌تواند به نحو خطرناکی سمی و اعتیادآور باشد. این دارو سالانه حدود ۱۰۰۰ میلیون دلار به کارخانه‌ی سازنده‌اش «هوفمن-لاروش» سود می‌رساند.

دورس لوازم آرایش هم مصرف می‌کند. با وجود این‌که این مواد آرایشی باعث حساسیت پوستی صورتش می‌شوند، او به اندازه‌ی کافی تبلیغات دیده است که بداند «زن آرمانی» چگونه ظاهری باید داشته باشد. طراح تبلیغات تجاری «عشق‌وی» به خویشتن را از او می‌رُباید و دوباره به ازای بهای محصول [آرایشی]، آن را به خودش می‌فروشد.

اعضای خانواده‌ی لی آن قدر وقت ندارند که غذای تازه درست کنند. این خانواده به خوراک‌های گران اما فقیر (از لحاظ مواد غذایی) و با فراوری نامطلوب وابسته شده است. این غذاها را صناعی به بازار عرضه می‌کنند که هیچ‌گونه نگرانی و توجهی نسبت به سلامت مصرف‌کننده ندارند و فقط به سود می‌اندیشند.



اتومبیل از گهواره تا گور همراه و همدمِ گرگ است. او در صندلی عقبِ یک تاکسی به دنیا آمد و در صندلی جلویی اتومبیل خودش، در حالی که با ستون فقرات شکسته در شاسی و اتاق خُردشده‌ی این اتومبیل گیر افتاده، خواهد مُرد. دوریس با اتوبوس به سر کارش می‌رود. جولی با دوچرخه به مدرسه می‌رود.

رفتن به سر کار

خانواده‌ی لی هر روز مسافت زیادی را طی می‌کنند. آن‌ها همه در یک محل (خانه‌ی خودشان) می‌خوابند و استراحت می‌کنند؛ در جای دیگری به سر کار یا مدرسه می‌روند؛ محل خریدشان یک جای دیگر است؛ برای تفریح به جایی دیگر می‌روند؛ به محل پنجم می‌روند برای ورزش و طبیعت را در جای ششم «خراب و نابود» می‌کنند.



دودهایی که از آگروز وسایل موتوری خارج می‌شوند، حاوی حدود ۱۰۰۰ عنصر سمی و عامل ۶۰ تا ۹۰ درصد کل آلودگی هوا در کشورهای صنعتی است. گاز «کربن مونواکسید» بخصوص برای بیماران قلبی بسیار خطرناک است زیرا ورود اکسیژن به ریه‌ها را کاهش می‌دهد. تنفس هیدروکربن باعث خستگی مفرط و حتی احتمالاً بروز سرطان می‌شود. ۸ درصد از جمعیت جهان که مالک ۴۰۰ میلیون اتومبیل‌اند، در اسیدی‌شدن باران‌ها، گرمایش کره‌ی زمین و مرگ سالانه ۲۵۰ هزار نفر (ناشی از حوادث رانندگی) دست دارند.

خدا کنه جا داشته باشه.

کاشکی جاده‌ی رفت و آمدِ دوچرخه وجود داشت!

در اروپا، شانزده شرکت اتومبیل‌سازی، سالانه هفت میلیون دستگاه اتومبیل از سیصد نوع مختلف تولید می‌کنند. تولید انبوه اتومبیل، منابع نفتی^۲ و معدنی را تحلیل می‌برد، هوا را آلوده و خراب می‌کند، مقدار بسیار زیادی سر و صدای ناهنجار پدید می‌آورد و هم زمین‌ها را برای احداث جاده می‌بلعد و هم سرمایه‌گذاری‌های ضروری برای گسترش حمل و نقل عمومی را به شدیدترین شکل ممکن می‌بلعد و تباه می‌کند.

میانگین حمل مسافر به وسیله‌ی یک اتومبیل، ۱/۳ نفر است. بنابراین، برای حمل هر ۴۰۰ نفر باید حدود ۳۰۰ دستگاه اتومبیل به حرکت درآید که صفی به طول ۵ کیلومتر را راه می‌اندازد! قطاری به طول ۱۵۰ متر می‌تواند از پس همین کار (یعنی حمل ۴۰۰ مسافر) برآید؛ آن‌هم با هزینه‌ی بسیار ناچیزی برای اقتصاد و محیط‌زیست.

سر کار



دورپس لی در خط تولید کار می‌کند. این حرفه خسته‌کننده و ملال‌آور است و به اندیشه و مهارت خیلی کمی نیاز دارد، اما لزوم همراهی سریع با خط تولید، به معنای آن است که او هرگز آرامش و استراحت ندارد. دورپس به ماشین‌آلات به چشم یک دشمن نگاه می‌کند.

و اما در مورد محصول؛ او اصلاً نمی‌داند که این محصول چگونه برنامه‌ریزی شده یا به بازار عرضه می‌شود. دلش می‌خواهد کارش را تغییر دهد اما چون نرخ بیکاری [در کشور] بالاست، می‌ترسد کارش را از دست بدهد. در پایان روز، به‌ندرت اتفاق می‌افتد که انرژی و حوصله‌ای برایش باقی مانده باشد که در فعالیت‌های مشترک کارگران و اتحادیه حضور یابد یا در آن‌جا کاری کند.



گیرگ لی در بخش فروش یک کارخانه کار می‌کند. دفتر کارش تمیز و بی‌سروصداست. او هرگز با ماشینی کار نکرده و از چگونگی آماده‌شدن و تولید یک محصول، هیچ چیزی نمی‌داند. او که هیچ‌وقت در کارگاه یا سالن کارخانه‌ای حضور نداشته، نیروی کار را در چارچوبی صرفاً اقتصادی می‌نگرد و با کارفرمایش موافق است که می‌گوید اتحادیه‌های کارگری چیزی جز اسباب زحمت نیستند. مدیر کارخانه مایل است به جای کارگران از نیروی کار ربات‌ها استفاده کند و کسی را به عنوان نماینده‌ی خودش به ژاپن فرستاده است تا کارخانه‌های تمام‌خودکار آن‌جا را که به‌وسیله‌ی تعداد کمی مهندس الکترونیک کار می‌کنند و اداره می‌شوند، بررسی کند.



در بیمارستان



آرتور لی به خاطر ناراحتی قلبی در بیمارستان بستری است. این بیمارستان مدرن، عظیم و اغلب شلوغ و دست‌خوش کمبود کارکنان است. آرتور در جریان نیست که بیماری‌اش چگونه چیزی است و نمی‌داند چه درمانی روی او در حال انجام است. هیچ‌کس هم وقت کافی برای او صرف نمی‌کند. احساس بی‌پناهی و تنهایی می‌کند.

کشورهای صنعتی هرچه بیش‌تر پزشک تربیت می‌کنند؛ هرچه بیش‌تر بیمارستان می‌سازند و مجهز می‌کنند؛ و مردم‌شان هم هرچه بیش‌تر بیماری می‌گیرند. هزینه‌های درمانی و نیز میزان مصرف دارو روبه‌فزونی است اما همگام با آن‌ها بهداشت همگانی و طول عمر افزایش نمی‌یابد. گذشته از ایدز، اکثر مرگ‌ومیرها ناشی از سرطان، بیماری‌های قلبی و ریوی و تصادف‌هاست؛ که این‌ها معمولاً ناشی از محیط و سبک‌زندگی‌ای طاقت‌فرسا و ظالمانه است.



آرتور از مدت‌ها قبل، از این حق که خودش بیمار بودن خودش را اعلام کند، محروم شده است. فقط پزشک معالج وی می‌تواند از طریق نوشتن یک «تأییدیه‌ی بیماری»، مریضی او را اعلام کند. این پزشک نمی‌تواند وضعیت اجتماعی و اقتصادی آرتور را تغییر دهد؛ کاری که می‌تواند انجام دهد این است که داروهایی به آرتور بدهد که نگرانی‌های او درباره‌ی شرایطش را از کار بیندازد.



سازمان بهداشت جهانی (WHO) فهرستی تهیه و تدوین کرده است از داروهای ضروری؛ یعنی داروهای کاملاً مشخص برای ناراحتی‌ها و ناهنجاری‌های کاملاً مستند و مشخص. تعداد داروهای این فهرست ۲۲۰ عدد است. اما امروزه در ایالات متحده آمریکا بیش از ۶۰ هزار نوع داروی تجاری، در آلمان ۲۴ هزار نوع داروی تجاری و در فرانسه حدود ۸ هزار نوع از چنین داروهایی به فروش می‌رسد. گروهی از کارشناسان که بازار داروی ایالات متحده آمریکا را بررسی کردند، پی بردند که ۶۰ درصد داروهای موجود در این بازار، بی‌ارزش است. در بریتانیا بیش از نیمی از تمام بزرگسالان و تقریباً یک سوم کودکان به نحوی دارو مصرف می‌کنند.

بیرون برای ناهار



تقریباً تنها تماسی که دوریس این روزها با طبیعت برقرار کرده، مربوط به همان روزی است که ساندویچ ناهارش را بُرد و همراه دوستش کنار رودخانه نشستند و خوردند. او روزهایی را به یاد می‌آورد که آب زلال و علف سبز بود.



در ناحیه‌ی روستایی

آماده‌ی ساخت و ساز

پدر بزرگ و مادر بزرگ جولی لی، در نزدیکی مزرعه‌ی کوچکی به خاک سپرده شده‌اند که خودشان قسمت اعظم عمرشان را آن‌جا گذرانیدند و دوریس را بزرگ کردند. این مزرعه برای احداث جاده و ساخت‌وسازِ مستغلات به فروش رفت.

زمین‌های گرانبهای کشاورزی با شتابی دو برابر آهنگ زمین‌های جدیدی که زیر کشت برده می‌شوند، از دست می‌روند. سالانه زمین‌هایی نابود می‌شوند که سطح آن‌ها از مساحت بریتانیا وسیع‌تر است. خاک تحلیل می‌رود و فرسایش می‌یابد و یا در زیر جاده‌ها و بزرگراه‌ها و به علت گسترش فضای شهری، فرودگاه‌ها و ساخت‌وساز واحدهای صنعتی ناپدید می‌شوند؛ یا این‌که به بیابان تبدیل می‌شوند.

آفت‌کش‌ها و علف‌کش‌های شیمیایی از جمله چیزهایی بودند که از همان ابتدا مناقشه‌های زیست‌محیطی را برانگیختند. این علف‌کش‌ها، بی‌برگ‌کننده‌ها و حشره‌کش‌ها (جدا از اثر ویران‌گرشان بر طبیعت و این‌که بازمانده‌هایشان به غذایی که ما می‌خوریم و به آبی که می‌نوشیم می‌رسند)، در بلندمدت ممکن است کارایی‌شان را از دست بدهند. در جهان سوم، دولت‌ها مشتاق‌اند به کاهش آفات و از آن طریق، افزایش بازده محصولات کشاورزی. به همین خاطر یارانه‌های گزافی برای آفت‌کش‌ها و علف‌کش‌ها اختصاص می‌دهند. این راه‌حل موقتی جلوگیری می‌کند از برپایی مدیریت یکپارچه‌ی مبارزه با آفات [در کشورشان] (که راهی است سالم‌تر، از لحاظ زیست محیطی منطقی‌تر و مطمئن‌تر برای آفت‌زدایی).

خرید

دوریس لی هیچ کدام از کارکنان فروشگاه زنجیره‌ای بزرگی که جای مغازه‌های محلی را گرفته‌اند، نمی‌شناسد. برای کارکنان فروشگاه نیز دوریس صرفاً یکی از هزاران خریدکننده‌ی فروشگاه است. او این روزها با پولش می‌تواند اجناس بیش‌تری در سبدخریدش بگذارد، اما احساسی هم دارد مبنی بر این‌که چیزی که بابت پولش دریافت می‌کند آن‌چنان که باید باشد، نیست.

دوریس مانند اکثر اهالی مغرب‌زمین، یک سوم درآمدش را بابت خوراکش هزینه می‌کند. به بیان دیگر، یک سوم حیات کاری وی به کسب خوراکش مربوط می‌شود؛ دقیقاً مانند انسان‌های شکارگر و گردآورنده‌ی خوراک در دوران اولیه‌ی پیدایش انسان!

کالاهای نامرغوب و بُنجَل، انرژی و مواد خام را هدر می‌دهند؛ هر چند که سود زیادی نصیب تولیدکنندگان می‌کنند. بسته‌بندی غیرضروری، بخصوص در مورد اجناس یک‌بار مصرف، یکی دیگر از مسائل و مشکلات است؛ و در این کار هم فقط مسأله‌ی دست‌یابی به سود و منافع در کار است. هر آمریکایی به طور متوسط روزانه دو کیلو، و هر بریتانیایی یک کیلو زباله‌ی خانگی تولید می‌کند.

وقت نوشیدن چای

گِریگ به خانه برگشته و منتظر است غذا بخورد.

چرا برای یک دفعه
هم که شده، تو شام
درست نمی‌کنی؟

چون من [جنس]
برتر هستم

هیچ مدرک و نشانه‌ای در دست نیست حاکی از این‌که فلان ویژگی رفتاری انسان به دلیل تفاوت‌های ژنتیکی است. ایده‌های مربوط به «داروین‌یسم اجتماعی» و «پاکیزگی و خلوص نژادی» در اوایل قرن بیستم در آلمان ظهور کرد و بعدها تبدیل شد به شالوده‌ی سیاست‌گذاری نازی‌ها برای نابودسازی یهودی‌ها و کولی‌ها. همین امروز هم این ایده‌ها توسط گروه‌های راست‌گرای آمریکایی و اروپایی برای توجیه نژادپرستی و تبعیض جنسیتی به کار گرفته می‌شوند. از نظر هواداران این تفکر، سیاهان «از لحاظ طبیعی» [در زمینه‌ی امتیازات اجتماعی و اقتصادی] پایین‌تر و زنان «بنا به [قانون] طبیعت» خانه‌دار هستند؛ فقرا و گرسنگان «طبق قانون انتخاب طبیعی در حال وجین‌شدن و حذف هستند»؛ و به همین ترتیب الی آخر. این گزاره که اختلاف‌های اجتماعی بنیاد بیولوژیک [و طبیعی] دارند، دستاویزی است برای آن‌ها که سرکوب و ستمگری پیشه کرده‌اند.

از عقل تعطیل
است!

عامل اصلی ژن
[و نژاد] است، نه
اقتصاد.



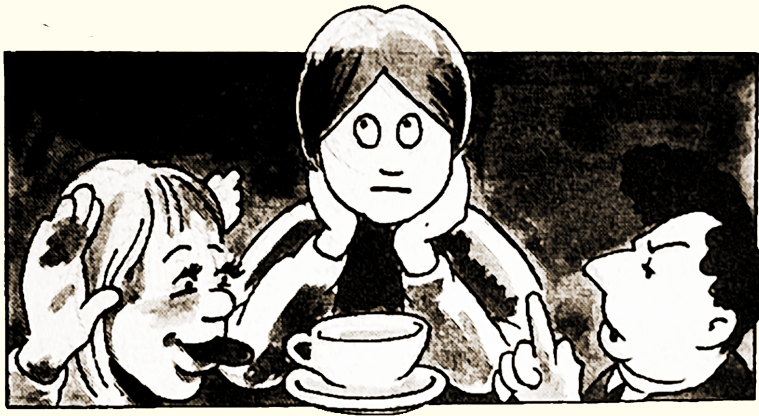
تلویزیون‌های خصوصی [و شبکه‌های اجتماعی] برای مخاطب فضایی ایجاد کرده‌اند در راستای مقایسه و سنجش وضع خودش با اوضاعی که او در تلویزیون مشاهده می‌کند. جولی واداشته شده است که بیدار بماند و تلویزیون تماشا کند، و برای «زندگی‌ای بهتر»، سرشار از زرق و برق و لاکچری، کوشش کند.

جامعه مصرفی همواره پول [لازم برای شرکت در مسابقه] را بالا می‌برد. این جامعه مدام انتظارات و توقعات را [به نحوی کاذب] زیاد می‌کند و به این ترتیب به تجارت سرخوردگی و [ایجاد حس] ناکامی [در مخاطب] می‌پردازد. به محض این‌که چیزی برای همگان قابل دسترس باشد، [و انمود می‌شود که] «دیگر جاذبه‌ای ندارد».

اگر دیروز یک تلویزیون رنگی داشتید، امروز باید یک دستگاه ویدئو و فردا یک تلویزیون عالی چندرسانه‌ای و یک کامپیوتر خانگی داشته باشید.

و یک جامعه‌ی مصرفی
جهانی، کره‌ی زمین را به
نابودی می‌کشاند.

همان روز، غروب



دورِیس خیال‌پردازی می‌کند:
او زمانی را به یاد می‌آورد که با
آرتور فراغت و انرژی داشتند تا
در بیرون شهر دوچرخه‌سواری
کنند، میوه بچینند و در میان
گل‌های وحشی دراز بکشند.
آرتور در حیات‌خلوت خانه‌ی
قدیمی‌شان از نجاری‌کردن
لذت می‌برد. از وقتی به این
مجتمع مسکونی اسباب‌کشی
کرده‌اند، تنها چیزهایی که او
با دستانش ساخته، ماکت‌های
کلیساهای جامع با چوب
کبریت بوده است.

برق تمام محله رفته.

یکی این فیوز رو
درست کنه!

این ماه، بار دومه
که برق میره

حالا دیگه نمیشه شام رو پخت. هر چی
غذا توی فریز داریم هم فاسد میشه!

من دارم میرم
بیرون یه چیزی
بخورم

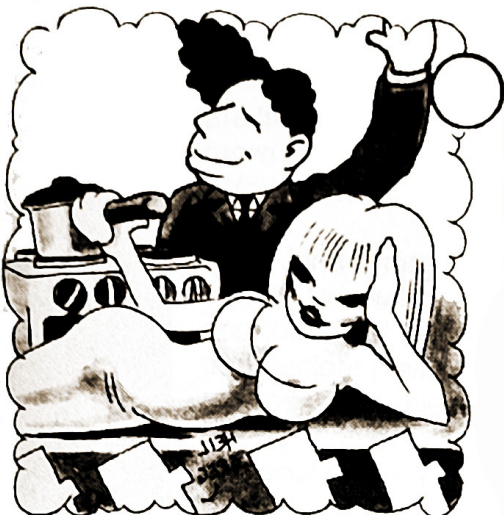
تلویزیون هم بی‌تلویزیون!
اما چه اهمیتی داره؟!!

من هم
همین‌طور

خوش‌ترین لحظه‌ی
کلِ روزم!



آن شب



گرگ

رؤیاهای نژاد برتر سفید به وسیله‌ی مهندسی ژنتیک محقق شده‌اند. برای این که خزانه‌ی ژن [نژاد سفید] آلوده نشود، غیرسفیدپوستان، بیماران روانی، معلولان جسمی و همجنس‌گرایان از صفحه‌ی روزگار محو شده‌اند. زنان هم که جایشان یا در رختخواب است یا آشپزخانه.



آرتور

در رؤیاهایش مشروب‌خواری و فریاد زدن بر سر اهالی خانواده‌اش را متوقف کرده است. از آن‌جا که به کار هفتگی پاره‌وقت مشغول است، دوباره نجاری کردن در کارگاه همسایه را شروع کرده است. او انجام کارهای جورواجور زیادی را فرامی‌گیرد و خود را مفید و خلاق احساس می‌کند.



جولی

در رؤیاهایش کار با چرم و سنگ را در مدرسه می‌آموزد؛ مدرسه‌ای که در آن کسی ناچار نیست درس‌ها را حفظ کند، مدرک‌گرایی وجود ندارد و [بچه‌ها] بعد از ظهرها را در هوای آزاد و بیرون از ساختمان سپری می‌کنند.



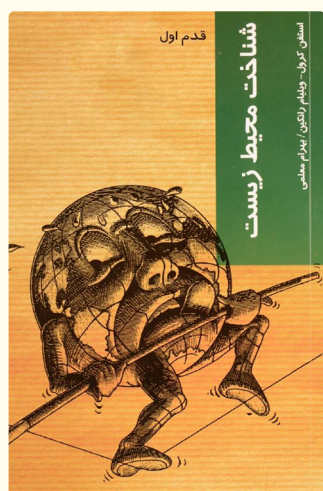
دوریس

در رؤیاهایش به باغبانی و سبزی‌کاری مشغول است؛ به دور از سروصدا، فشار عصبی و آلودگی. کارش متنوع و هدفمند است. احساس سلامتی می‌کند. نقش مثبت و فعالی را در محله و اجتماعی بازی می‌کند که در آن، هر کسی کسانِ دیگر را می‌شناسد و همه یکدیگر را درک می‌کنند. قرص خوردن را متوقف کرده است.

خانواده‌ی لی در جامعه‌ای مصرف‌گرا و فن‌سالار زندگی می‌کنند که نسبت به انسان و مفاهیم محیط‌زیستی، احساس چندانی ندارد. این جامعه محیط‌زیست و سلامت‌روان اعضای این خانواده را از بین می‌برد و نابود می‌کند. ما انسان‌ها اکنون می‌توانیم به تمام اجزا و بخش‌های زیست‌کره، از عمیق‌ترین اقیانوس‌ها تا دور دست‌ترین نقاط آسمان، دسترسی یابیم. اما ناتوانی و عجز ما در مهار کردنِ تکنولوژی و برقراری رفتاری معقول و منطقی با زمین به این معناست که بدنِ همه‌ی افراد روی کره‌ی زمین حاوی سموم کشاورزی است و کشاورزی، یعنی «فصل مشترکِ اساسی بین جوامع انسانی و محیط‌زیست انسان‌ها»، دارد خاک را شتابان نابود می‌کند در حالی که هم‌زمان میلیون‌ها نفر دارند از گرسنگی می‌میرند.

و کاریکاتورهای سیاه‌سفید و با بیانی طنز و گزین‌گویانه. البته کیفیتِ مطالب و محتواها نشان می‌دهد که با کتابی سطحی و غیرعلمی مواجه نیستیم. بخش‌های اصلی کتاب عبارت‌اند از «[معرفی] علم شناخت محیط‌زیست (اکولوژی)»، «یک روز [معمولی] زندگی در دهه‌ی نود قرن بیستم»، «جهان سوم و محیط‌زیست» و بحثی پایانی درباره‌ی «چه باید کرد؟».

آن‌چه خواندید، یک روز معمولی از زندگی خانواده‌ی «لی» بود؛ از کتاب «شناخت محیط‌زیست؛ قدم اول»؛ قصه‌ای که نتایج سبک زندگی کنونی مابر حیات انسانی و زیست محیطی مان را بازگو می‌کرد. کتاب «شناخت محیط‌زیست؛ قدم اول» برای مخاطبانی است که بخواهند به زبان ساده با مشکلات زیست محیطی ناشی از زندگی صنعتی، ازدیاد جمعیت و گسترش فقر آشنا شوند. سبک کتاب شبیه کتاب‌های کمیک استریپ است: همراه با تصاویر



پرسش صفحات پایانی کتاب این است که آیا سرانجام، سرگذشت طبیعت تلخ خواهد بود یا شیرین؟ می‌تواند تلخ باشد، اگر با خشونت و بی‌تفاوتی به رفتارهای فعلی مان ادامه دهیم... و می‌تواند شیرین باشد، اگر... .

پایان کتاب، دعوت به تغییر است؛ تغییر در رفتارمان با طبیعت. در این قسمت پیشنهادهاى مختلفی وجود دارند در این باره که چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم. اما بنیادی‌تر از همه، می‌آموزیم که برای حل بحران‌های محیط‌زیستی، به هیچ وجه کافی نیست که به مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و راه‌حل‌های جایگزین اکتفا کنیم؛ ما باید از اساس نوع نگاه‌مان به طبیعت را عوض کنیم: «فیلسوفان اروپایی چندان از واقعیت معنویت‌زدایی کرده‌اند که از مشاهده‌ی ساده‌ی شگفتی یک کوه، یک دریاچه یا یک انسان دارای حیات، به آن‌ها هیچ رضایتی دست نمی‌دهد، بلکه ایشان رضایت‌خاطر را بر حسب بهره‌مندی و استفاده‌ی مادی می‌سنجند. به این ترتیب، از نگاه ایشان، کوهستان به معدن شن و ماسه، و دریاچه به مایع خنک‌کننده برای کارخانه تبدیل می‌شود.

انسان‌ها حق بی‌حرمتی به مادرشان، زمین، را ندارند. نیروهایی فراتر از هرچه که ذهن اروپایی به تصور درآورده، وجود دارد. انسان باید با تمام پیوندهای موجود [در نظام هستی] هماهنگ باشد؛ و گر نه این ناهماهنگی سرانجام او را به وادی نابودی هدایت می‌کند.» (بخشی از سخنان «راسل مینز»، سرخپوست آمریکایی، در یک تجمع محیط‌زیستی)



راسل مینز، نفر سمت چپ در عکس

از دل چنین نگاهی است که تلاش‌های فردی و اجتماعی برای نجات و حفظ طبیعت بیرون می‌آیند: تلاش و مبارزه برای تولید کالاهای مرغوب و بادوام (به عوض کالاهای مصرفی و با دورریز بالا)؛ تمرکززدایی از تولید و رفتن به سمت تولید محلی؛ برنامه‌ریزی‌های اکولوژیکی مانند بازیافت؛ کشاورزی اکولوژیکی (با روش‌هایی مثل کاستن از نقش سموم شیمیایی در کشاورزی)؛ انتخاب تکنولوژی‌های سازگار با محیط‌زیست؛ و از همه مهم‌تر اقدام جمعی برای نجات طبیعت!

«ما حالا دیگر به تهدیدی برای هستی خود بدل شده‌ایم. در این وضعیت، این اعتقاد که «کارشناسان رفع و رجوعش می‌کنند» همان قدر می‌تواند خطرناک باشد که با بی‌اعتنایی شانه بالا بیندازیم و بگوییم «دیگر کار از کار گذشته است». قضیه این نیست که «یک عده افراد شرور» می‌خواهند محیط‌زیست طبیعی را ویران کنند و «آدم‌های نیک‌نهاد» می‌خواهند از آن دفاع کنند. خیر و شر در کنار هم و در وجود همه‌ی ما هستند. آن چه که بیش از همه‌ی چیزهای دیگر به آن نیاز داریم عبارت است از درک شایسته‌تر و معنادارتری که از واقعیت به دست می‌آوریم؛ واقعیتی که تمامی حیات روی زمین را در بر می‌گیرد، زمینی که همه‌ی ما جزئی از آن هستیم و وابسته به آن‌ایم.»

(۱) ترجمه‌ی کتاب ایرادهای بسیاری دارد تا جایی که به نظر می‌رسد ترجمه اصلاً ویراسته نشده است. جای خالی ترجمه‌ای مناسب‌تر از این کتاب که بتواند بیان روان‌تر و عامه‌فهم‌تری داشته باشد، به شدت احساس می‌شود. بخش‌های زیادی از فصل حاضر کتاب، مجدداً ترجمه و بازنویسی شده است.

(۲) چاپ انگلیسی کتاب «محیط‌زیست قدم اول»، سال ۱۹۹۲ است. از آن زمان تاکنون، به ویژه با گسترده‌تر شدن مطالبات و فعالیت‌های مردمی در حوزه‌ی محیط‌زیست، در اروپا صنایع اتومبیل‌سازی به سمت تولید اتومبیل‌هایی با سوخت‌های غیرفسیلی حرکت کرده‌اند.

(۳) کاساوا یک ریشه‌ی نشاسته‌ای است شبیه به سیب‌زمینی که ماده‌ی اصلی بسیاری از غذاهای مردم در گوشه و کنار جهان است.